




رویکرد شناختی به چند معنایی دل در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فارسی در تطبیق با صاحب‌دلان در نگارگری ایرانی

سیما کیایی درونکلا^۱، آرزیتا افراشی^{۲*}، مصطفی عاصی^۳ 

^۱ دانشجوی دکتری، گروه زبان‌شناسی همگانی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. simakiai@gmail.com

^{۲*} نویسنده مسئول) دکتری تخصصی، دانشیار، گروه زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. a.afrahi.ling@gmail.com

^۳ دکتری تخصصی، استاد، گروه زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. smostafa.assi@gmail.com

چکیده

دل، اندام‌واژه‌ای با گستره چندمعنایی وسیع در زبان فارسی است. از آنجاکه فرهنگ‌های لغت فارسی تمام معانی اندام‌واژه دل را معرفی نمی‌کند، در این پژوهش تلاش شد تا براساس داده‌های به‌دست‌آمده از اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فارسی، کاربردهای متفاوت واژه دل استخراج، طبقه‌بندی و تحلیل گردد. از این رو ۲۶۹ نمونه، کاربرد واژه دل از فرهنگ‌ها و باورهای عامیانه مانند کوچه شاملو، فرهنگ عامیانه ابوالحسن نجفی، فرهنگ سخن، فرهنگ معین، امثال و حکم دهخدا، فرهنگ کنایات منصور ثروت در قالب اصطلاح و ضرب‌المثل، گردآوری و تحلیل شد. سپس داده‌ها به‌صورت دستی وارد نرم‌افزار word,excell شده و برای توضیح بسط معانی اندام‌واژه‌ها از مجاز و استعاره در تحلیل‌ها استفاده شده، پس از آن، تحلیل داده‌ها براساس مفاهیم معنی‌شناسی شناختی به‌ویژه طرح‌واره‌ها با تمرکز بر فرضیه بدن‌مندی صورت گرفته است. این گستره معانی در شش طبقه: دل در نقش ظرف، مکان، شیء، انسان، اندام انسان، اندام حیوان واقع شد. در نهایت مشخص شد معنی پیش‌نمونه، اندام انسان و پربسامدترین معنی، مکان تجربه عشق است. همچنین معنایی علاوه‌بر آنچه در فرهنگ‌های لغت فارسی درج شده بود برای آن استخراج گردید.

اهداف پژوهش:

۱. آشنایی با کاربردهای متفاوت واژه دل در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فارسی.

۲. بررسی چندمعنایی در نگارگری ایرانی.

سؤالات پژوهش:

۱. واژه دل چه معانی و کاربردهایی در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فارسی و نگارگری دارد؟

۲. معانی اندام‌واژه‌ها از مجاز و استعاره در تحلیل‌ها چگونه است؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۶

دوره ۱۹

صفحه ۵۴۱ الی ۵۵۴

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۰/۰۵/۱۳

تاریخ داوری: ۱۴۰۰/۱۰/۰۳

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۶/۰۱

کلمات کلیدی

معنی‌شناسی شناختی،

اندام‌واژه،

دل،

نگارگری ایرانی.

ارجاع به این مقاله

کیایی درونکلا، سیما، افراشی، آرزیتا، عاصی،

مصطفی. (۱۴۰۱). رویکرد شناختی به چند

معنایی دل در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های

فارسی در تطبیق با صاحب‌دلان در نگارگری

ایرانی. مطالعات هنر اسلامی، ۱۹(۴۶)،

۵۴۱-۵۵۴.



dor.net/dor/20.1001.1.1735708.1401.19.46.30.6



dx.doi.org/10.22034/IAS.2022.362761.2071

این مقاله برگرفته از رساله "سیما کیایی درونکلا" با عنوان "انعطاف‌پذیری در فضاهای باز مدارس و تأثیر آن بر یادگیری (نمونه‌های مورد مطالعه مدارس پسرانه ابتدایی مازندران)" است که به راهنمایی دکتر "آرزیتا افراشی" و مشاور دکتر "مصطفی عاصی" در سال ۱۴۰۱ در دانشگاه "آزاد اسلامی" در "واحد تهران جنوب" ارائه خواهد شد.

مقدمه

یکی از مفروضات زبان‌شناسی شناختی این است که شناخت و عملکرد ذهن مبتنی بر تجربیات بدنی است. از این رو، اندام‌واژه‌ها که پیوند تن زبانی می‌کنند در تحلیل‌های شناختی از اهمیت برخوردارند (جانسون و لیکاف، ۱۹۹۹). مطالعات رده‌شناختی نشان داده است که اندام‌واژه‌ها در همه زبان‌ها می‌توانند مبنای مفهوم‌سازی و بسط استعاری واقع شوند. علاوه بر این، پدیده چندمعنایی که تقریباً در مورد همه واژه‌ها و در همه زبان‌ها روی می‌دهد در مورد اندام‌واژه‌ها با بسامد بالایی عمل می‌کند. این امر سبب شده که بررسی چندمعنایی اندام‌واژه‌ها در نگرش شناختی یکی از موضوعات مورد توجه به شمار آید و تحولات مهمی را در نظریه‌پردازی در حوزه معنی ایجاد کند. پدیده چندمعنایی را می‌توان از دو دیدگاه مدنظر قرارداد: از یک‌سو، زبانی معنی تا حد قابل توجهی در نتیجه عملکرد چندمعنایی تحقق می‌یابد. از سوی دیگر، چندمعنایی به بهینگی کارکرد زبان کمک می‌کند، زیرا اگر قرار بود در مقابل هر مفهوم فقط یک واژه وجود داشته باشد، بار حافظه به شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش می‌یافت (اولمان، ۱۹۵۹: نقل شده در کوواکس، ۲۰۱۱: ۳).

بر اساس نتایج حاصل از تحلیل چندمعنایی اندام‌واژه‌ها در زبان‌های مختلف، چندمعنایی در نگرش معنی‌شناسی شناختی تابع الگو و قاعده محسوب می‌شود؛ حال آنکه در نگرش زبان‌شناختی ساخت‌گرا اتفاقی و وابسته به بافت قلمداد می‌شود. بدین ترتیب به نظر می‌رسد جستجوی الگوهایی برای بسط استعاری و چندمعنایی اندام‌واژه‌ها ضروری به نظر می‌رسد. مطالعات گوناگون در زبان‌شناسی شناختی نشان داده است که مردم در جوامع و فرهنگ‌های مختلف ارزش‌های متفاوتی به اندام‌واژه‌ها و تجربیات بدنی یکسان را منظم می‌کنند. برای روشن شدن موضوع، اگرچه مفاهیم پیچیده «دل» و «ذهن» در زبان فارسی وجود دارند، ولی این مفاهیم با مصادیق واقعی و فیزیولوژیک پیوند نمی‌خورند؛ اندام‌های «شکم» و «قلب» و «جگر» و «سینه» با دل و «مغز» با ذهن البته با تسامح و اغماض پیوند می‌خورد. از سوی دیگر، برای مثال؛ بخش‌هایی از بدن که در زبان فارسی به نام‌های بناگوش و شقیقه و کشاله خوانده می‌شود ممکن است در زبان‌های دیگر معادلی نداشته باشد. مثلاً در زبان پاپایا واژه‌های معادل گلو وجود ندارد و این واژه با اندام‌واژه «گردن» پیوند خورده است. با توجه به آنچه گفته شد، اندام‌واژه «دل» مفهومی ویژه در زبان فارسی است که حتی اگر بتوان زبان یا زبان‌های دیگری را نیز یافت که واژه‌های معادل آن داشته باشند این امر از اهمیت مطالعه این مفهوم در زبان فارسی نمی‌کاهد.

با توجه به آنچه گفته شد مفروض اصلی مقاله حاضر این است که دل نه یک اندام بلکه یک مفهوم در زبان فارسی است که بسط و گسترش آن از اهمیت برخوردار است. پرسش‌های پژوهش حاضر به‌قرار زیرند: در پیکره ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و باورهای عامیانه زبان فارسی، چه مفهیمی در گسترده چندمعنایی اندام‌واژه «دل» قرار می‌گیرند؟ چندمعنایی دل در زبان فارسی تابع چه الگویی است؟ بر اساس پرسش‌های فرضیه‌های زیر قابل ارائه است: اول اینکه گستره مفاهیم اندام‌واژه «دل» در پیکره ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و باورهای عامیانه زبان فارسی شامل مفاهیم عاطفی و ارزش‌های فرهنگی است. دیگر اینکه با در نظر گرفتن رویکرد شناختی به چندمعنایی نظام‌مند در پیکره ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و باورهای عامیانه زبان فارسی، الگوهای چندمعنایی اندام‌واژه «دل» بر اساس مفاهیم ظرف، مکان، ویژگی‌های انسان، اندام حیوانات، شیء، حیوان و اندام بدن انسان شکل گرفته است.

پژوهش در چندمعنایی نسبتاً وسیع است؛ بخش قابل توجهی از آن به بررسی شبکه چندمعنایی در مقوله‌های مختلف مانند حروف اضافه و افعال، به‌ویژه افعال حسی در زبان‌های گوناگون اختصاص یافته است. اونز و تایلر (۲۰۰۳) معتقدند مفاهیم مختلف یک حرف اضافه، شبکه معنایی نظام‌مندی را به وجود می‌آورد که پیرامون یک مفهوم پیش‌نمونه و کانونی شکل می‌گیرد. این آثار، نگرشی تازه به چندمعنایی را به وجود آورده است. در زبان‌شناسی شناختی، چندمعنایی یک سازوکار مقوله‌بندی است. براین اساس، معانی مرتبط واژه‌ها در یک مقوله قرار می‌گیرند و آن مقوله پیرامون مفهوم پیش‌نمونه سازمان می‌یابد. ویرژیبتسکا (۲۰۰۷) به نقد پژوهش (انفلید، ماجد، وان استادن، ۲۰۰۶) پرداخته است. به عقیده وی، اینکه بدن انسان کانون رده‌شناسی معنایی است صرفاً به این دلیل نیست که بدن یک «همگانی جسمانی» است. زمین، آب‌وهوا نیز همگانی‌هایی هستند که در همه زبان‌ها واژه‌هایی برای دلالت به آن‌ها وجود دارد، اما حوزه‌های شناختی مناسبی برای رده‌شناختی معنایی محسوب نمی‌شوند. باوجود تفاوت در جزئیات واژگانی، در همه زبان‌ها مفهوم‌سازی بدن از طریق اجزاء آن صورت می‌گیرد. ویرژیبتسکا به‌جای طرح مسئله همگانی بودن اندام‌واژه‌ها، به مسئله همگانی بودن تفکر در مورد اندام‌ها در میان انسان‌ها اشاره می‌کند. علاوه بر این، نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیم، خاص یک‌زبان و فرهنگ هستند. او با یک تحلیل نظام‌مند در چارچوب نظریه NSM نشان می‌دهد که مفهوم بدن یک همگانی است و باوجود تفاوت‌های قابل‌ملاحظه میان زبان‌ها و فرهنگ‌ها، در مفهوم‌سازی و مقوله‌بندی اعضای بدن، الگوی مشترکی در فرهنگ‌ها می‌توان یافت، هرچند برخی متغیرهای آن از فرهنگی به فرهنگ دیگر می‌تواند دستخوش تغییر شود. مالچ و یو (۲۰۱۱) به گردآوری مجموعه مقالاتی با عنوان «جسم‌مداری بر مبنای اندام‌های بدن» پرداخته‌اند که در آن، نقش اندام‌ها (با تأکید بیشتر بر اعضای خارجی بدن) در مفهوم‌سازی احساسات، قوای ذهنی، ویژگی‌های شخصیتی و ارزش‌های فرهنگی، در فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف بررسی شده و اهمیت برخی از راهکارهای شناختی همچون استعاره و مجاز، در مفهوم‌سازی در این زبان‌ها مورد توجه قرار گرفته است.

افراشی و صامت (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «چندمعنایی فعل حسی شنیدن با رویکرد شناختی در زبان فارسی» مثال‌هایی از چندمعنایی اندام‌واژه‌ها ارائه می‌دهد. نتایج حاصل از این پژوهش نشان داد که تأثیر فرهنگ بر فرایندهای مفهوم‌سازی را نمی‌توان در درک معنای افعال حسی نادیده گرفت. آنچه در جمع‌بندی می‌توان گفت این است که در مفهوم‌سازی اصطلاحاتی که در آن‌ها اندام‌واژه‌ها استفاده شده است نقش فرهنگ را نمی‌توان نادیده گرفت. براین اساس، تجارب مشترک بدنی و شباهت‌های زبان‌ها در خصوص به‌کارگیری این واژه‌ها را می‌توان به الگوهای فرهنگی مشترک و شباهت‌های عقاید فرهنگی، اجتماعی و مذهبی سخنگویان آن‌ها نسبت داد.

۱. طرح‌واره تصویری

نخستین بار، جانسون (۱۹۸۷) این اصطلاح را در زبان‌شناسی به کار برد. به نظر او، حرکات بدنی آدمیان و ارتباط حسی آن‌ها با جهان خارج از الگوهای تکراری پیروی می‌کنند که طرح‌واره‌های تصویری نام دارند. طرح‌واره‌های تصویری در دستگاه مفهومی انسان از راه تجربه حسی و تعامل با محیط پیرامون شکل می‌گیرند. آن‌ها ابزارهای تحلیلی بسیار مهم در زبان‌شناسی شناختی هستند. این طرح‌واره‌ها، الگوهای انعطاف‌پذیری هستند که در فعالیت‌های روزمره و ذهن رخ می‌دهند و اجازه می‌دهند که از تصورات و تجربیاتمان، ساختارهای ذهنی بسازیم. طرح‌واره‌های تصویری فطری نیستند، بلکه از تعامل بدن ما با جهان خارج پیدا می‌شود. به عنوان مثال؛ انسان، راست و ایستاده راه می‌رود. آن‌ها بالای بدنشان سر دارند و بر روی پاهای خودشان که در پایین بدنشان است راه می‌روند. جاذبه‌ی زمین موجب می‌شود که آن‌ها بر روی زمین باشند. از این رو، بدن آدمی به هنگام راه رفتن محوری عمودی و نامتقارن نسبت به زمین را ترسیم می‌کند. محور عمودی بدن هم موجب می‌شود که اشیایی را که روی زمین افتاده‌اند، در سطح پایین بدانیم و اشیایی را که از سطح زمین دور شده‌اند، در بالا بدانیم. به نظر جانسون، این جنبه از تجربه بدنی ما طرح‌واره «بالا-پایین» را به وجود می‌آورد.

۲. مجاز و استعاره مفهومی

لیکاف و جانسون معتقدند در مجاز، نوعی رابطه ارجاعی وجود دارد که برای دریافت آن باید از اطلاعات بافتی بهره جست. در اینجا برای ایجاد ارتباط میان حوزه‌های مفهومی درگیر در مجاز و دریافت مفهوم مجازی جمله یا عبارت لازم است از دانش بافتی بهره ببریم (اوانس، ۲۰۰۷: ۱۷). به نمونه زیر توجه کنید: نمونه ۱- سعدی را بیاور. در نمونه ۱، واژه «سعدی» مجازاً به کتاب غزلیات سعدی ارجاع داده شده است.

لیکاف، در نظریه معاصر استعاره، دریافت جدیدی از استعاره ارائه داد که تداوم نگرش یا کوبسن به استعاره است و با دریافت استعاره در ادبیات متفاوت است. لیکاف می‌گوید جایگاه استعاره در زبان نیست؛ بلکه خاستگاه آن، در نظام مفهومی، یعنی نگاشت از قلمرو مبدأ به قلمرو مقصد است؛ بنابراین استعاره، صرفاً زبانی نیست؛ بلکه موضوعی است مربوط به اندیشه و کنش‌های اجتماعی و زبان. استعاره در حقیقت ابزار تفکر است نه یک آرایه زیباشناختی که شاعر و ادیب به کار می‌برد؛ بر این اساس، ما در قالب استعاره‌ها می‌اندیشیم. به مثال زیر توجه کنید: ۲ - به آینده پیش رویت فکر کن. این جمله حاوی مفهومی استعاری است که بر اساس آن مفهوم، زمان (آینده) بر مبنای مفهوم حرکت در مسیر درک شده است.

1. Evans

۳. چندمعنایی

در زبان‌شناسی شناختی دو نگرش به چندمعنایی وجود دارد. در نگرش نخست، چندمعنایی با توجه به مقولات شعاعی مطرح شده است که مفهوم پیش‌نمونه در مرکز آن و باقی معانی در فواصلی از مرکز، روی شعاع این دایره قرار دارند و شباهت خانوادگی باعث می‌شود این معانی در یک ساختار مقوله‌ای قرار گیرند. در نگرش دیگر که به (تیلر، ۱۹۹۵) تعلق دارد، ساختار مقوله را بر اساس زنجیره‌ای از معانی در نظر می‌گیریم. برای مثال، یک واژه می‌تواند از یک تا چهار معنی داشته باشد. معنی یک اساس شکل‌گیری معنی دو، معنی دو اساس شکل‌گیری معنی سه، الی آخر است.

۴. نگارگری ایرانی

نگارگری ایرانی یکی از مهم‌ترین زیرشاخه‌های هنر اسلامیست که علی‌رغم اهمیت جنبه‌های فیگوراتیو، نمادین و محتوایی، در طیفی از ابهامات گیج‌کننده قرار گرفته است. می‌توان ابهامات مذکور را ذیل سه دسته طبقه‌بندی نمود: ابهامات هنر نگارگری ابهامات شکل‌شناسانه و بصری نگارگری ابهامات مربوط به خاستگاه‌های نظری نگارگری ضمن اذعان توجه به اهمیت هر سه دسته ابهامات فوق نیاز به توجه به این حوزه را مطرح می‌سازد.

هنر نگارگری ایرانی شالوده‌ای از ظرایف و لطایف همه هنرهای اصیل ایرانی را یک‌جا در خود نمایان ساخته است. ظهور اسلام و تبلور مبانی عرفانی اسلامی بر ویژگی‌های ذاتی این هنر افزوده است. برآنیم تا با بازشناسی مفاهیم، مضامین و ساختار معرفتی هنر نگارگری گوشه‌ای از زوایای ناگشوده آن را بازشناسیم. یقیناً بیشترین جلوه‌گری هنرمند نگارگر در بهره‌گیری از نور است. نور نشانه عالم والا و فضای معنوی است. رنگ‌ها کارکرد متعالی خویش را نمایان می‌سازند. مفهوم نور و رنگ بهره‌گیری حداکثری از آن‌ها تحت تأثیر تفکر ایرانی اسلامی به عالی‌ترین درجه خود می‌رسد. نور، نشانی از حرکت به سمت حقیقت می‌شود و حالت فیزیکی و مادی ندارد. هنرمند نگارگر با نور و رنگ زبانی دیگر می‌آفریند. او با گذر از قواعد معمول سایه‌روشن و نورپردازی، قاعده خویش را ترسیم می‌کند و در حقیقت آموزه‌های دینی در این تفکر بر آموزه‌های ترسیمی و هنری غالب می‌شود. بر همین باور هنرهای سنتی که اصیل‌ترین نمود و جلوه هنر دینی هستند، همواره معرف جنبه‌های اعتقادی و باورمندانانه هنرمندان خود و جامعه آنان بوده‌اند. این هنرها در طول تاریخ به شیوه رازورانه استاد و شاگردی و به‌صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و دوام یافته‌اند. استادان هنرهای سنتی کوشیده‌اند حسن الهی را در آثار خود متجلی کرده و بدان تجسم و تجسد بخشند (پرویزی، ۱۳۹۵: ۱).

۵. رویکرد شناختی به چندمعنایی دل در اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فارسی و نگارگری ایرانی

واژه دل در زبان فارسی از حوزه چندمعنایی وسیعی برخوردار است. فرهنگ‌های لغت فارسی، طیفی از معانی را برای واژه دل معرفی کرده‌اند: برای نمونه، در فرهنگ عمید، دل دارای معانی: قلب، خاطر، ضمیر، شکم، درون و میان است؛ و در فرهنگ معین، معنای دلیری و شهامت به فهرست قبل افزوده شده است؛ در فرهنگ مترادفات، جرئت و زهره نیز هم‌معنای دل فرض شده‌اند. حال باید دید آیا می‌توانیم الگویی برای شکل‌گیری و طبقه‌بندی این معانی ارائه دهیم که خاستگاه شناختی داشته باشد؟ اگر بتوان چنین الگویی ارائه داد، بر اساس آن می‌توان پیش‌بینی کرد که معانی موجود و نیز معانی احتمالی آینده در قالب چه طبقاتی قرار می‌گیرند. در زیر به این الگوی طبقه‌بندی، بر اساس داده‌های به‌دست‌آمده از پیکره اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها می‌پردازیم.

۵.۱. دل در نقش ظرف

طرح‌واره حجم یا ظرف را جزء طرح‌واره‌های مبنا برشمرده است. این طرح‌واره با درک مستقیم و فیزیکی حجم و خاصیت پرشوندگی آن در ارتباط است. این طرح‌واره می‌تواند مبنای استعاره‌سازی و بسط معنی در حوزه‌های انتزاعی واقع شود (جانسون، ۱۹۸۷: ۲۳).

در عبارت ریختن دل، مجازاً ظرف «دل» به جای مظرّف به کار رفته است. تأثیر فیزیولوژیک تغییر ناگهانی ضربان قلب هنگام تجربه ترس، در قالب ریختن مایعی از درون دل تصویرسازی شده است. بر اساس (یو، ۲۰۰۹) تأثیرات فیزیولوژیک می‌توانند به طور استعاری در معنای احساسات و عواطفی مانند ترس به کار روند.

از ته دل، در قالب استعاره، در معنای بسیار خواستن از روی صداقت است، در اینجا دل در معنای ظرفی به کار رفته که صداقت مظرّف آن است.

دل را خالی کردن، در معنی خشم را خالی کردن؛ در قالب استعاره، دل در معنای ظرفی به کار رفته که احساسات و عواطف (ناخوشایند) و خشم مظرّف آن است.

دل‌گنده‌ای داشتن، استعاره مفهومی مبتنی بر طرح‌واره حجم یا ظرف در مفهوم بی‌باک بودن است. برای تبیین شناختی این ضرب‌المثل می‌توان به پژوهش (پرس، ۲۰۰۸) مراجعه کرد که مفهوم «دل/ قلب» را در زبان بررسی کرده است. وی گستره این بسط مفهومی را به‌قرار زیر توضیح داده است: (۱) جایگاه احساسات؛ (۲) عکس‌العمل‌های رفتاری، احساسی و فیزیولوژیک؛ (۳) قلب یا دل به‌مثابه ماده‌ای که می‌توان ویژگی به آن نسبت داد؛ مثل از جنس طلا و سنگ بودن، بزرگ و کوچک بودن. بزرگی دل با مفاهیمی مثبت مانند سخاوت و مهربانی و کوچکی آن با مفاهیمی مانند غم و اندوه همراه است؛ (۴) دل به‌مثابه موجود زنده؛ (۵) دل جایگاه اندیشه؛ (۶) مرکز و کانون.

همان‌طور که از طبقه‌بندی (پرس، ۲۰۰۸) برمی‌آید بزرگی دل در زبان فارسی مفهومی مثبت پیدا کرده است. برای روشن شدن موضوع به بیت زیر از حافظ توجه کنید که در آن، دریادلی و بزرگ‌دلی به‌مثابه بخشندگی آمده است. نمونه مثال:

دگر کریم چو حاجی قوام دریادل

که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد

در نمونه دل مثل سیروسرکه جوشیدن، دل به‌مثابه ظرف است. مفهوم اضطراب و نگرانی از طریق جوشیدن چیزی درون دل مفهوم‌سازی شده است.

در راز دل نگه‌داشتن، دل به‌مثابه ظرفی تلقی شده که چیزی درون آن قرار داده و نگهداری می‌شود. کاربرد دل به‌عنوان مخزنی برای رازها در بیت زیر از غزلیات حافظ نیز دیده می‌شود. نمونه مثال:

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

۵.۲. دل در نقش مکان

در ادبیات فارسی، دل در نقش مکان بسیار به کار رفته است، برای روشن شدن موضوع به نمونه زیر از حافظ توجه کنید:

تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است

همواره مرا کوی خرابات مقام است



تصویر ۱: نگاره بانوی خیال پرداز، اثر رضا عباسی، مکتب اصفهان. ۱۰۳۶ ه.ق. مؤسسه هنری دیرویت، شماره ۲۷۴/۴۴

در تصویر بالا نیز هنرمند نگارگر از ذهن به عنوان مکانی برای دل و تصورات عاشقانه بهره برده است.

در دل جا کردن، در قالب استعاره، به معنای آنچه مطلوب و خوشایند است. دل به مثابه مکانی است که چیزی در آن واقع می شود و آنچه در دل قرار می گیرد مطلوب است.

از دل برود هر آن که از دیده رود؛ در قالب استعاره، از دل رفتن، در مفهوم فراموش شدن است. به نظر می رسد در زبان فارسی، «دل» به عنوان مکانی است که علاقه و توجه در آن واقع می شود. فراموش کردن، به مفهوم از دست دادن علاقه (توجه) و به طور استعاری فاصله گرفتن از دل است که کانون علاقه و توجه قلمداد می شود.

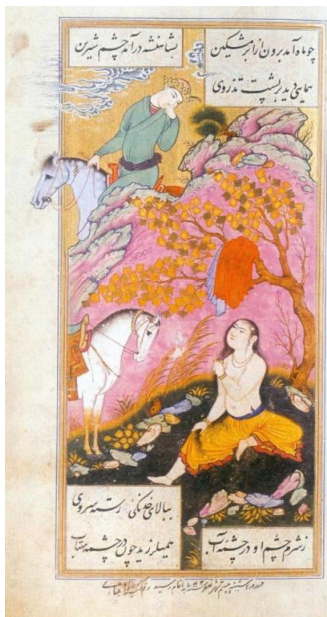
شش گوشه دل در قالب استعاره، به معنای تمام احساس و بر مبنای طرحواره مکانی دل است. کاربرد شش به جای چهار، به اغراق به تمام و کمال اشاره دارد. دل نشین در قالب استعاره، به معنای خوشایند است؛ آنچه در دل قرار می گیرد خوشایند و آنچه خارج از آن واقع می شود نامطلوب است. دل سرزبان داشتن به معنای رک و روراست بودن است. در این نمونه، برای دل و زبان جایگاه مکانی فرض شده است.

از دل گذشتن در قالب استعاره و در مفهوم آگاه شدن و فهمیدن است. دل به‌مثابه مکانی است که درک و آگاهی در آن صورت می‌پذیرد. در این خصوص می‌توان به پژوهش (شریفیان، ۲۰۱۱ الف) اشاره کرد که به بررسی مفهوم‌سازی فرهنگی «دل» می‌پردازد. به گفته شریفیان، در ادبیات عرفانی، «دل» همان قلب روحانی است که ایمان، الهام و شعور و بینش در پیوند با آن مفهوم‌سازی می‌شود.

۵.۳. دل در نقش انسان

دل به‌مثابه انسان؛ شواهد بسیاری در زبان فارسی وجود دارد که کاربرد دل را به‌جای انسان به طور مجازی می‌نمایاند، در زیر به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

حرفِ دل؛ در قالب مجاز جزء به‌کل، دل در نقش انسان به‌کاررفته که سخن می‌گوید. با دل گفتن؛ در قالب مجاز جزء به‌کل، دل در نقش انسان به‌کاررفته که با وی می‌توان سخن گفت. سخنی که از دل برون آید؛ در قالب مجاز جزء به‌کل، دل در نقش انسان به‌کاررفته که سخن می‌گوید. کجا خوش است آنجا که دل خوش است؛ در قالب مجاز جزء به‌کل، دل در نقش انسان به‌کاررفته که ویژگی لذت‌بردن به او نسبت داده شده است.



تصویر ۲- نگریستن خسرو آبتنی شیرین را، رضا عباسی، ۱۰۴۱ ه.ق. مأخذ: (رضا عباسی اصلاحگر سرکش)

در تصویر بالا هنرمند کوشیده است تا از طریق کاربرد عناصر خیال‌انگیز نوعی چندمعنایی را در این نگاره ایجاد کند. کاربرد چشم به‌عنوان ابزاری از دل یا عشق در این نگاره نوعی چندمعنایی است. دلم می‌گوید؛ در قالب مجاز جزء به‌کل، دل در نقش انسان به‌کاررفته که سخن می‌گوید. البته پیرو پژوهش (شریفیان، ۲۰۱۱) در ادبیات عرفانی، «دل» همان قلب روحانی است که بر روان تسلط دارد و از عالم غیب و شهود خیر می‌دهد.

دل‌مرده؛ در قالب مجاز دل به‌جای انسان فرض شده و کل این ساخت در معنای افسرده بودن به کار می‌رود.

۵.۴. دل در نقش اندام حیوان

در زبان فارسی صفات مختلفی از طریق دل در نقش اندام حیوانات مفهوم‌سازی می‌گردد، در زیر به نمونه‌هایی از این کاربرد می‌پردازیم.

مرغ‌دل؛ استعاره مفهومی از ترسو بودن است (کووچش ۱۹۹۷) می‌گوید استعاره‌های با حوزه مبدأ حیوان و اندام‌ها و ویژگی‌های آن در همه زبان‌های دنیا برای ارجاع به رفتار و خلق‌وخوی انسان‌ها به کار می‌رود. در فرهنگ ایرانی، مرغ به دلیل نداشتن مکانیسم دفاعی نماد ترس به شمار می‌آید.

بزدل، استعاره مفهومی از ترسو بودن است. به تبع اندام حیوان به عنوان حوزه مبدأ استعاره مفهومی واقع شده است. در فرهنگ‌های مختلف معانی متفاوتی به حیوانات منظم می‌گردد از این‌رو است که نشانه‌شناسی حیوانات یکی از حوزه‌های جدید و مهم تلقی می‌گردد. در تأیید موضوع، به بیت زیر از عطار توجه کنید که ویژگی‌های مختلفی از طریق رفتارهای حیوانات مفهوم‌سازی شده است (کووچش، ۱۹۹۷). نمونه:

با تو گر این سگ کند عزم به گرگ آشتی

بازی بز می‌دهد تا کندت خوک بند

پر زدن دل؛ بر اساس مجاز جزء به کل، دل به جای پرنده به کاررفته است. پر زدن دل به استعاره به معنای بسیار آرزومندانه خواستن است.

تشبیه دل به پرنده در شعر فارسی نمونه‌های بسیاری دارد. برای نمونه، می‌توان به بیت زیر از غزلیات عطار اشاره کرد. تأثیرات فیزیولوژیک بالارفتن ضربان قلب به سبب اشتیاق موجب این کاربرد استعاری شده است.

مرغ‌دل در قفس سینه ز شوق

می‌کند قصد به پرواز امشب

اصطلاح کبک دل؛ به کاربرد حیوانات و اندام‌ها و ویژگی‌های آن‌ها در جایگاه حوزه مبدأ استعاره‌های مفهومی اشاره کرده است. کبک دل استعاره مفهومی از ترسو بودن است (کووچش، ۱۹۹۷). برخی حیوانات مانند موش و بز و بسیاری از پرندگان، در فرهنگ ایرانی نماد ترسو بودن هستند. برای مثال، به بیت زیر از خاقانی دقت کنید:

من چو کبک آب زهره ریخته رنگ

صید باز و سگی که بوی بر است

اصطلاح گنجشک دل؛ استعاره‌ها با حوزه مبدأ حیوان در همه زبان‌های دنیا برای ارجاع به رفتار و خلق‌وخوی انسان‌ها به کار می‌روند. در زبان فارسی، نمونه‌های بسیاری مبنی بر مفهوم‌سازی ترس و شجاعت بر اساس کاربرد دل به مثابه اندام حیوان وجود دارد. همچنین مفهوم‌سازی بر اساس دل به مثابه اندام پرندگان یا تشبیه سینه به قفس و دل به مثابه پرنده در ادبیات فارسی فراوان است.

۵.۵. دل در نقش اندام انسان

ضرب‌المثل یک نه بگو، نه ماه را به دل نکش؛ در اینجا، به دل (شکم) کشیدن، در قالب استعاره، در مفهوم تحمل‌کردنی به‌کاررفته است؛ و دل معنای شکم دارد.

تو دل رخت شستن. در این نمونه دل در معنای شکم و معده و رخت شستن در معنای استعاری به معنای سوء‌هاضمه به‌کاررفته است. این نوع بیان استعاری برای ابراز درد و بیماری از ویژگی‌های همه زبان‌ها است (لاسکاراتو، ۲۰۰۷) در کتاب خود به‌عنوان زبان درد به امکانات مختلف بیان درد و بیماری از طریق زبان پرداخته است. استعاره‌های مفهومی از جمله مهم‌ترین این امکانات هستند. به‌عنوان نمونه، می‌توان به کاربردهای زیر در خصوص بیان استعاری درد و بیماری اشاره کرد: سوت کشیدن گوش گزگز کردن کف پاگرفتن گردن و گر گرفتن بدن.

دل پیچ زدن؛ دل در معنای شکم به‌کاررفته است. در این نمونه نیز از استعاره مفهومی برای بیان درد و بیماری استفاده شده است.

ضرب‌المثل تو دلم شور افتاده. دل در معنای شکم و سینه به‌کاررفته است. در این نمونه، به کمک استعاره مفهومی، مفهوم اضطراب در پیوند با دل شکل‌گرفته است.

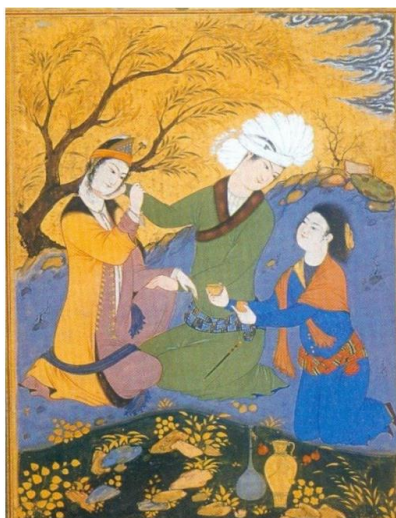
ضرب‌المثل از پریدن‌های رنگ، و از تپیدن‌های دل. در این نمونه دل در معنای قلب به‌کاررفته است و تپیدن قلب به شیوه استعاری به نگرانی و اضطراب اشاره دارد، بازهم به این نکته اشاره می‌کنیم که تأثیرات فیزیولوژیک احساسات می‌توانند مبدأ ساخت استعاره‌های عواطف واقع شوند.

دل و زبانش یکی است. در این نمونه، اگرچه دو اندام‌واژه دل و زبان به‌کاررفته است؛ ولی این دو اندام‌واژه به شیوه استعاری به ترتیب در معنای اندیشه و سخن به‌کاررفته‌اند. فارسی‌زبانان معمولاً احساسات را به دل نسبت می‌دهند و به شیوه استعاری جایگاه فکر و اندیشه را سر می‌دانند. درحالی‌که در بیت زیر از حافظ، دل به اندیشه و خیال مرتبط شده است.

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه‌شب

تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم

مفهوم دل و جگر داشتن، در قالب استعاره به معنای شجاع بودن است. مفهوم‌سازی شجاعت بر اساس امعاء و احشاء از سوی (یو، ۲۰۰۹) مورد توجه قرار گرفته است. در زبان فارسی، این ساخت، در ارتباط با اندام‌های مختلف برای نسبت‌دادن صفات متفاوتی به‌کاررفته می‌رود؛ مثلاً رگ داشتن در معنای غیرت داشتن، پیشانی داشتن در معنای خوش‌طالع بودن، دهان داشتن در معنای پرخور بودن، زبان داشتن در معنای حراف بودن و جز آن.



تصویر ۳-عشاق در صحرا، ۱۸۰۱۰ه.ق. رضا عباسی. موزه هنری سیاتل.

تصویر بالا نیز باتکیه بر چشم و دست به عنوان جلوه گاه دل و عشق موفق به ایجاد نوعی چندمعنایی شده است.

۵,۶. دل به مثابه شیء

همان طور که پیش از این اشاره شد، دل در زبان فارسی صرفاً یک اندام واژه نیست که تمام جنبه های مفهومی آن با توجه به عضوی از بدن قابل درک باشد. دل در قالب استعاره و مجاز به طرق مختلفی مفهوم سازی می شود. چنان که خواهیم دید احساسات متفاوتی در پیوند با دل به مثابه شیء، در زبان فارسی مفهوم سازی می شوند. در شعر زیر عشق در پیوند با دل و به مثابه شیء مفهوم سازی شده است.

اگر به خوردن خون آمدی هلا بر خیز

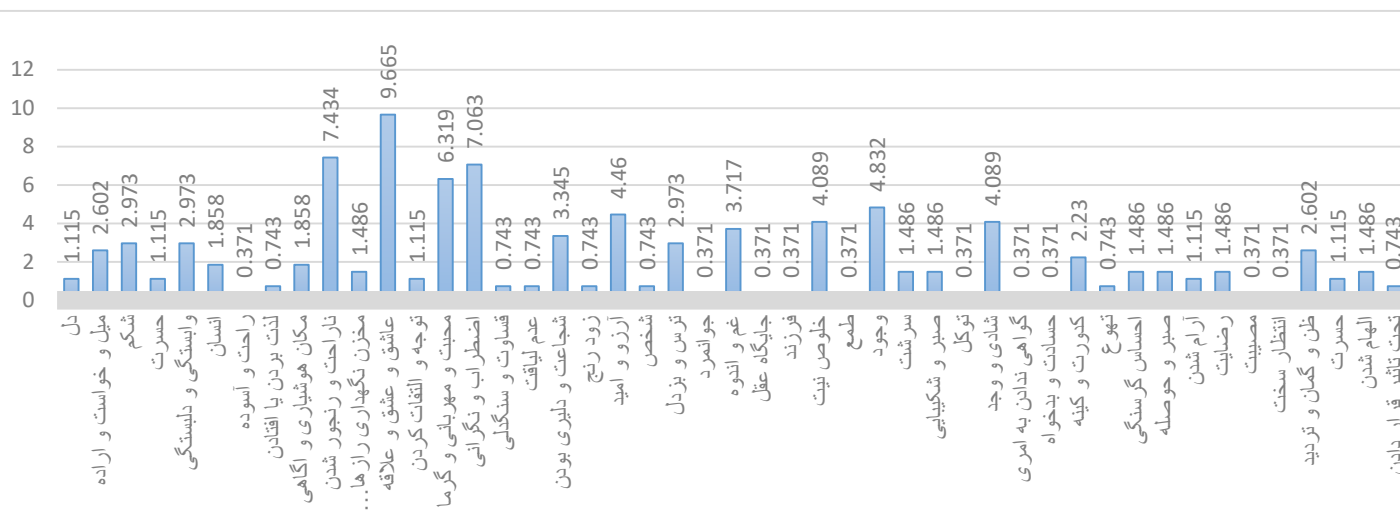
و گر به بردن دل آمدی بیا ای دوست

اصطلاح سخت دل؛ در این نمونه دل به مثابه شیء مفهوم سازی شده و کل عبارت مفهوم بی رحمی را دارد.

اصطلاح شیشه دل؛ در این نمونه دل به مثابه شیء مفهوم سازی شده و کل عبارت به سبب تشبیه دل به شیشه در معنای زودرنج و نازک دل است.

بر این اساس، معانی متفاوت دل با توجه به کاربرد آن در نقش ظرف، مکان، انسان، اندام انسان، اندام حیوان، اشیا و ویژگی های اشیا طبقه بندی شد.

حال به منظور مقایسه بسامد معانی مختلف واژه دل به نمودار شماره (۱) توجه کنید.



نمودار ۱- بسامد بسط معنایی اندام واژه «دل» در پیکره ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات و باورهای عامیانه زبان فارسی

بر طبق نمودار شماره (۱) کاربرد عشق در معنای اندام بدن انسان معنای پیش‌نمونه فرض شده و پربسامدترین معنای عشق و احساسات بوده که براساس کاربرد دل در نقش مکان احساسات شکل گرفته است. همچنین از پژوهش حاضر، معنای زیر علاوه بر معنای مندرج در فرهنگ‌های معین و عمید و دهخدا به دست آمده است: دل به‌مثابه جایگاه احساسات حسرت، آسودگی، لذت، آگاهی، توجه، اضطراب و نگرانی، قساوت و سنگدلی، بی‌لیاقتی، زودرنجی، ترس، غم، صداقت، طمع، صبر، حسادت، جایگاه تجربه گرسنگی و سیری و تهوع و درد و بیماری؛ و نیز جایگاه شعور، میل و نگهداری رازها؛ و نیز تجربه ظن و گمان از یکسو و شهود از سوی دیگر.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که طیف مفاهیم اندام‌واژه «دل» بسیار گسترده‌تر از آن بود که در فرهنگ‌های لغت ذکر شده است. نمودار شماره (۱) مطرح‌شده برای تبیین چندمعنایی، تأییدی است بر این ادعا که دل به‌مثابه عضوی از بدن، مفهوم پیش‌نمونه است و در مرکز این الگو قرار می‌گیرد؛ و الگوی چندمعنایی اندام‌واژه «دل» براساس مفاهیم ظرف، مکان، انسان، اندام حیوان، شیء و اندام بدن انسان شکل گرفته است. با توجه به بسامد مفاهیم اندام‌واژه «دل»، بالاترین بسامد، مربوط به عشق و عاشقی است. دل مکانی برای تجربه احساسات مطلوب و نامطلوب است. براساس داده‌های به‌دست‌آمده، آنچه به دل نزدیک است مطلوب و آنچه از دل دور است نامطلوب است. دل در معنای مرکز و میان به کار می‌رود و مجازاً آن قدر اهمیت پیدا می‌کند که در موارد متعدد در مجاز جزء کل در معنای انسان کاربرد می‌یابد. کاربرد دل در نقش ظرف از زایایی معنایی بسیاری برخوردار است و موجب می‌شود که دل بتواند به‌عنوان ظرفی برای احساسات و تجربیات و امور انتزاعی متفاوت به کار رود. دل در نقش اندام حیوانات در حوزه ترس و شجاعت از زایایی برخوردار است. دل در نقش شیء، با ویژگی‌های متفاوت اشیاء مانند سختی، نازکی، قابل حمل بودن، بزرگی، کوچکی، رنگ‌پذیری، گرما و سرما معرفی می‌شود.

منابع

کتاب‌ها

- افراشی، آزیتا. (۱۳۹۴). چندمعنایی: فرایندی نظام‌مند در معنی‌شناسی شناختی. در با مهر، جشن‌نامه دکتر محمدرضا باطنی، تهران: فرهنگ معاصر.
- انوری، حسن. (۱۳۸۸). فرهنگ فشرده سخن. دو جلد. چاپ چهارم، تهران: نشر سخن.
- پرتوی آملی، مهدی. (۱۳۷۰). ریشه تاریخی امثال و حکم. چاپ دوم، تهران: نشر سنایی.
- ثروت، منصور. (۱۳۷۵). فرهنگ کنایات. تهران: نشر سخن.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۹۳). امثال و حکم. چهار جلد. چاپ هیجدهم. تهران: امیرکبیر.
- شاملو، احمد. (۱۳۷۷). کتاب کوچه؛ جامع لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب‌المثل‌های فارسی. تهران: مازیار.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۸). فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی. دو جلدی. تهران.
- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۹). فرهنگ فارسی عامیانه. چاپ اول. دو جلدی. تهران: انتشارات نیلوفر.

مقالات

- افراشی، آزیتا و سجاد صامت جوکندان. (۱۳۹۳). «چندمعنایی نظام‌مند با رویکردی شناختی: تحلیل چندمعنایی فعلِ حسی «شنیدن» در زبان فارسی». در ادب پژوهی، ۳۰، صص. ۲۹-۵۹.
- پرویزی، اکبر. (۱۳۹۵). «رمز و راز در هنر نگارگری ایرانی - اسلامی». کنفرانس بین‌المللی نوآوری و تحقیق در علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

منابع لاتین

- Ch, L. (2007). *Language of Pain: Expression or Description*.
- Enfield, N. J., Majid, A., & Van Staden, M. (2006). Cross-linguistic categorisation of the body: Introduction. *Language sciences*, 28(2-3), 137-147.
- Evans, V. (2007). *Glossary of cognitive linguistics*. Edinburgh University Press.
- Gutiérrez Pérez, R. (2008). A cross-cultural analysis of heart metaphors.
- Johnson, M. (1999). *Philosophy in the flesh: The embodied mind and its challenge to western thought*. Basic Books.
- Kövecses, Z. (1997). *Emotion concepts*. New York: Springer.
- Lakoff, G. (2008). *Women, fire, and dangerous things: What categories reveal about the mind*. University of Chicago press.
- Maalej, Z., & Yu, N. (Eds.). (2011). *Embodiment via body parts*. John Benjamins Publishing Company.

Tyler, A., & Evans, V. (2003). *The semantics of English prepositions: Spatial scenes, embodied meaning, and cognition*. Cambridge University Press.